

تفسیر سوره قدر (جلسه سوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۶/۲۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (۵)

ادامه بحث در نزول تدریجی و دفعی قرآن

در جلسه قبل بیان شد که درباره آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» علاوه بر نکاتی که مورد اتفاق نظر مفسران است، یک چالشی مطرح است که این چالش مفسران را به پاسخ گویی برانگیخته است. چالش این است که براساس این آیه سوره قدر و آیات شریفه سوره دخان و سوره بقره که در جلسه قبل یادآور شدیم قرآن کریم می فرماید که کل قرآن در شب قدر نازل شد، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ ما کل قرآن را در شب قدر نازل کردیم، از طرف دیگر ما دلائل قطعی یقین آور روایی و تاریخی داریم که قرآن کریم ظرف ۲۳ سال نازل شده است، اینجا این چالش به وجود می آید که بالأخره قرآن در یک شب نازل شد یا در ظرف ۲۳ سال نازل شد.

در جلسه قبل توضیحاتی را و پاسخ هایی را که برخی از مفسران ارائه کردند را طرح کردیم، بعد به این بحث رسیدیم که گروهی از اندیشمندان و مفسران مثل مرحوم علامه طباطبائی و شاگردان بزرگوار ایشان بر این عقیده هستند که قرآن دو مرتبه از وجود دارد: یک مرتبه وجودی قرآن کریم مرتبه لفظی است که آیات و سوره ها در قالب الفاظ و قالب های زبانی است و یک مرتبه قرآن مرتبه فرا لفظی و فرا مفهومی است، یک وجود واحد و بسیطی دارد.

آن زمان از نظر این اندیشمندان قرآن دو بار نازل شده است و توسط پیامبر گرامی اسلام دو بار دریافت شده است. خب مرتبه بسیط و واحد و فرا لفظی قرآن کریم که به تعبیر شهید مطهری روح قرآن است و آن را پیامبر بزرگوار اسلام در شب قدر یکجا و آنآ و دفعتاً دریافت کردند و بعد مرتبه لفظی قرآن را در ظرف ۲۳ سال تدریجاً دریافت کردند؛ بنابراین این پاسخهایی که این مفسران داده اند بر این مبنای وجود شناختی قرآن استوار است که قرآن دو مرتبه وجودی دارد.

ادله علامه طباطبائی بر مدعای خود

بحث اصلی استدلال بر این مدعا است که دلیل این مدعا چیست؟ بیان کردیم که دلائلی را فلاسفه و عرفای از این اندیشمندان طرح کرده اند که آنها را بررسی نمی کنیم، اما مرحوم علامه طباطبائی برای اثبات این مدعا

استشهاد کرده اند به آیات قرآنی، در واقع ایشان یک استدلال قرآنی ارائه کرده اند و باید استدلال ایشان را بررسی کنیم.

اگر دلیل ایشان برای اثبات مدعا کافی بود؛ بنابراین این توجیه و پاسخ بهترین توجیه و پاسخ برای این آیه و آیات مشابه است، اما اگر این دلیل کافی نبود و پذیرفتنی نبود، قاعداً باید برگردیم و یکی از پاسخ هایی که دیگران در جلسه قبل طرح کردیم و ارائه کردیم را برگزینیم.

مرحوم علامه طباطبائی یک پاسخی در ذیل آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» دارند، یک استدلال آنجا دارند و یک استدلال هم در ذیل همین آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» دارند، در سوره قدر دارند.

استدلال علامه طباطبائی در سوره بقره جامع و کامل است، ولی استدلالشان در ذیل این آیه سوره قدر یک استدلال مجمل و مختصر و قاعداً ناستوار است. ایشان در سوره قدر استدلال را برده اند صرفاً بر تفاوتی که میان باب افعال و تفعیل است و می فرمایند باب افعال برای افعال دفعی و در واقع دفعی الوجود وضع شده است، ولی باب تفعیل برای افعال تدریجی الوجود وضع شده است. چون بحث نزول قرآن هم در باب افعال آمده است؛ «أُنزِلْنَا» یا «أُنزِل» و هم در باب تفعیل آمده است؛ مثل «نَزَلْنَا» بنابراین ایشان در سوره قدر این گونه استدلال کرده اند؛ چون می فرماید «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» نزول را به باب افعال برده است؛ یعنی کل قرآن به صورت دفعی و واحد در شب قدر نازل شده است.

اما در آیات دیگر چون با باب تفعیل نزول قرآن را بیان کرده است، بنابراین آن آیات بر نزول تدریجی قرآن دلالت دارد. همین نزول قرآن ملفوظ و لفظی، یعنی تکیه گاه استدلال ایشان همین تفاوت دو باب افعال و تفعیل است. خب این استدلال پذیرفتنی نیست. اشکالاتی شده است. یکی از اشکالاتش این است که اصولاً درست است که باب تفعیل وضع شده است برای تدریج یا تکثیری که لازمه اش تدریج است؛ اما باب افعال برای افعال دفعی الوجود وضع نشده است. باب افعال عام است، اعم است، هم بر افعالی که به طور دفعتاً محقق می شود، دلالت می کند و هم در افعالی که تدریجی الحصول هستند، کاربرد دارد؛ یعنی باب افعال دو تا کاربرد دارد؛ هم برای دفعی الوجود و هم تدریجی الوجود. حالا که این طور است، شما نمی توانید صرفاً به این باب استشهاد کنید و بگویید چون «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، این نزول قرآن براساس باب افعال در اینجا بیان شده است، یعنی نزول دفعی و لذا قرآن یک مرتبه فرا لفظی دارد و آن مرتبه فرا لفظی دفعی الوجود است.

خب این اشکال وارد است به همین خاطر ایشان در سوره مبارکه بقره که استدلال می کنند، دیگر تکیه مستقیمی بر این مطلب ندارند که باب افعالی است و تفعیلی است؛ چون در سوره قدر ظاهراً ذهنشان این بوده است که این استدلال را به طور کامل از سوره بقره یا در سوره مبارکه آل عمران داشتند و دیگر به نظر می آید که نخواستند در سوره قدر آن استدلال مفصل را تکرار کنند؛ لذا یک بیان و استدلال مختصری آوردند که این محل اشکال شده است و اشکال هم وارد است. اما بیان ایشان در سوره بقره، که استدلالشان این است که ایشان می فرمایند خب قرآن کریم از باب افعال استفاده کرده است، باب افعال هم برای دفعی الوجود است، اما گاهی اوقات شما یک شیء ای که وجودش تدریجی است و در برهه های متعدد از زمان است را شما واحد فرض می کنید و یک وحدت اعتباری برای آن قائل هستید؛ لذا از باب افعال استفاده می کنیم و نسبت به «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» باران، تدریجی الوجود است و قطره قطره پایین می آید و این طور نیست که یک آن مثلاً باران، دفعی الوجود نازل شود، تدریجی الوجود است، اما گوینده می آید یک ساعت بارش باران را، دو ساعت بارش باران را یکجا، یک واحد فرض می کند و یک وحدت فرضی برای آن باران قائل می شود، بعد این را با باب افعال بیان می کند می گوید آن دو ساعت باران کأنه یک وجود واحدی دارد و دفعی الوجود شده است، در یک زمان واحد نازل شده است.

اما گاهی اوقات نه، واقعاً شیء یک وحدت حقیقی دارد؛ نه اینکه یک وحدت فرضی و اعتباری داشته باشد. یک وحدت حقیقی دارد و آن وحدت حقیقی را، تحققش را، حدوثش را یا اگر بحث نزول باشد نزولش را، شما با باب افعال به صورت دفعتاً بیان می کنید، که می خواهید بگویید حدوث دفعی داشته است یا نزول دفعی داشته است؛ مثل اینکه خب الان در پادگانی فرض کنید که یک لشگر سرباز وجود دارد، یک لشگر سرباز مثلاً ۳۰۰۰ سرباز وجود دارد، اینها اگر بخواهند از پادگان خارج شوند هر کدام یک خروجی دارند، ۳۰۰۰ خروج ما اینجا داریم، اما شما این ۳۰۰۰ تا را یک واحد فرضی حساب می کنید. یک وحدت اعتباری برای آن قائل می شوید و می گوید لشگر خارج شد؛ یعنی با فعل واحد بیان می کنید. لشگر را واحد فرض می کنید و یک خروج گویا محقق شده است نه ۳۰۰۰ خروج. ایشان می فرماید خیلی خوب باب افعال دلالت در وجود دفعی می کند؛ اما یا وجود دفعی اعتباری، یا وجود دفعی حقیقی، اگر مراد از «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» آن نزول دفعی اعتباری باشد، این مدعای ما را ثابت نمی کند. ثابت نمی کند که قرآن یک وجود فرالفظی دارد؛ ولی اگر مراد از «أَنْزَلْنَاهُ» نزول دفعی حقیقی باشد، این مدعای ما را ثابت می کند و ثلثت می کند که قرآن دو مرتبه از وجود دارد. بعد علامه می فرماید خیلی خوب حالا کدام یک از این احتمال مراد قرآن است؟ قرآن اگر می گفت «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» این از باب «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» است، اگر این باب افعال را که در اینجا به کار برده است از جنس

همان باب باشد که درباره باران به کار رفته است، این مدعای ما را ثابت نمی کند، اما اگر نه، اینجا که باب افعال به کار رفته است برای نزول دفعی حقیقی است این مدعای ما را ثابت می کند.

خب ما از خود این آیات نمی توانیم دلیل بیاوریم؛ یعنی از خود آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» یا «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» نمی توانیم دلیل بیاوریم که روشن بکند آیا دلالت می کند بر نزول دفعی الوجود حقیقی یا نه دلالت می کند بر نزول دفعی الوجود اعتباری که فلیده ای به حال ما ندارد و مدعای ایشان را ثابت نمی کند و می فرماید باید سراغ آیات دیگر برویم و از آیات دیگر در قرآن آنها را بررسی کنیم و ببینیم آنها کدام یک از این دو احتمال را تأیید می کنند و هر کدام را تأیید کردند آن موقع آن آیات متَّبِع هستند.

ایشان می فرماید که اگر به آیات قرآن مراجعه بکنید آیات متعددی وجود دارد که این مدعای ما را ثابت می کند و به نوعی اشعار دارد و دلالت می تواند بکند و مستند می تواند باشد برای اینکه مراد از «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» یا «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» مراد نزول دفعی قرآن است؛ متنها آن هم دفعی حقیقی است، اگر این طور شد مدعای ما ثابت می شود که قرآن دو مرتبه از وجود دارد.

ایشان به چند دسته از آیات استشهاد می کنند، ما دو مورد از مستندات قرآنی ایشان را بیان می کنیم و بحث می کنیم و بعد عبور می کنیم و نیاز نیست که همه دلائل قرآنی ایشان را بیاوریم.

یکی از آن دلائل آیات ۲ تا ۴ سوره زخرف است، «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾» (قسم به کتاب مبین) «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾ وَإِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾» و ایشان می فرمایند که این ضمیر «جَعَلْنَاهُ» در اینجا به کتاب مبین برمی گردد. فعل «جَعَلَ» اگر دو مفعولی شد، دلالت بر تبدیل می کند؛ یعنی تبدیل کردیم. خب این ضمیر برمی گردد به کتاب مبین؛ «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»؛ یعنی ما کتاب مبین را به قرآن عربی تبدیل کردیم، چرا؟ «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ تا شما تعقل کنید. معنای این آیه این می شود که کتاب مبین به قرآن ملفوظ عربی تبدیل شد. همین که می گوید تبدیل شد؛ یعنی این قرآن عربی لفظی تبدیل شده یک حقیقت دیگری است که آن حقیقت، کتاب مبین است و معنای دقیق آن این می شود که کتاب مبین پیش از تبدیل شدن به این کتاب لفظی عربی، دیگر لفظی نبوده است، اصلاً ملفوظ نبوده است؛ نه ملفوظ به لفظ عربی بوده است و نه عجمی بوده است و نه فارس بوده است و نه عبری بوده است؛ هیچ. اصلاً در قالب لفظ نبوده است. این کتاب مبینی که در قالب الفاظ و مفاهیم نبود ما آن را تبدیل کردیم به قرآنی که بر پایه الفاظ است، آن هم الفاظ عربی است تا «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ تا اینکه شما تعقل کنید؛ یعنی اگر این تبدیل را ما انجام ندهیم، شما کتاب مبین را درک نمی کنید. کتاب مبین اگر بخواهد درک شود باید تبدیل شود به قرآن لفظی تا این که شما فهم کنید و تعقل بکنید.

پس این آیه دلالت دارد که قرآن در مرتبه کتاب مبین؛ یعنی این قرآنی که در مرتبه کتاب مبین است دور از عقل است، با عقل قابل فهم نیست، با خواندن و با شنیدن و با تفکر کردن قابل درک نیست و اصولاً از جنس الفاظ و مفاهیم نیست، چرا تعقل نمی شود؟ چون عقل انسان آن چیزهایی را تعقل می کند که در قالب مفاهیم باشد، پس نشان می دهد که قرآن یک مرتبه ای دارد به نام مرتبه کتاب مبین و این قرآن در مرتبه کتاب مبین فراتر از عقل است و اصولاً فرالفظی است، فرامفهومی است، بعد تنزل پیدا کرد، تبدیل شده است به قرآن لفظی و مفهومی که ما در محضرش هستیم.

خب این کتاب مبین «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»، این قرآن در مرتبه کتاب مبین که هست، آن کتاب مبین در ام الکتاب است. در یک مرتبه از هستی است که قرآن کریم از آن به ام الکتاب، مرتبه فرا هادی، فراحسی و فرا ذهنی تعبیر می کند. آن نزد ما است. آن قرآن ملفوظ «لديکم» است، آن قرآن لفظی و مفهومی در نزد شما است. این قرآن فرالفظی ای که هنوز تبدیل نشده است، «لدينا» است؛ «فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» علی یعنی علو دارد، بلند مرتبه است، فراتر از عقل شما است، فراتر از ذهن است. با عقل و ذهن و شنیدن قابل ادراک نیست و محکم است؛ یعنی مفصل نیست. حکیم در اینجا در مقابل مفصل است؛ یعنی جزء جزء شده نیست، فصل فصل شده نیست، این قرآنی که «لديکم» است در قالب الفاظ است مفصل است، فصل فصل دارد، سوره سوره دارد، آیه آیه دارد.

مشابه این آیه، آیه ۲۱ و ۲۲ سوره بروج است؛ «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ، فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»؛ این قرآن مجید، این قرآنی که شما الان دریافت کردید از طریق وحی و جبرئیل در طول ۲۳ سال، این در یک مرتبه ای از آن در لوح محفوظ بوده است. در تفسیر حقیقت لوح محفوظ فرمودند که لوح محفوظ یک مرتبه از هستی است که فراتر از عالم طبیعت است، همان ام الکتاب است.

آیات دیگری که ایشان استشهاد می کنند آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره واقعه است، «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹)». این قرآنی که شما در محضرش هستید، این قرآن ملفوظ، یک مرتبه در کتاب مکنون بوده است و مکنون یعنی پوشیده شده، یعنی این قرآن در یک مرتبه ای بوده است که پوشیده بود، از چه پوشیده بود؟ از عقل ها، از درک ها، خب آن قرآنی که یعنی این مرتبه از قرآنی که در کتاب مکنون است «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» فقط مطهران می توانند با آن تماس داشته باشند؛ یعنی ارتباط داشته باشند و او را دریافت کنند. مطهر آورده است؛ یعنی آنها یک قلب های پاکی دارند. این واژه مطهر را آورده است که وصف

دل‌هایشان را بیان کند، لذا در روایات داریم که حضرات معصومین فرمودند که مطهرون در این آیات ما اهل بیت عصمت و طهارت هستیم، ما هستیم که می‌توانیم آن مرتبه فرالفظی قرآن را با آن ارتباط برقرار کنیم و دریافت کنیم و اتصال وجودی برقرار کنیم، آن هم با عقل، اما نه، بلکه با جانمان، با روحمان، آن هم روح‌های مطهرمان؛ «أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ ما شما اهل بیت را به مقام طهارت مطلق رساندیم و شما را مطهر مطلق کردیم و حقیقی کردیم.

در آن سوره احزاب فرمود فقط شما اهل بیت مطهر حقیقی هستید و کامل هستید و در سوره واقعه فرمود آن قرآنی که در کتاب مکنون است؛ یعنی آن مرتبه فرالفظی و فرامفهومی را فقط مطهران می‌توانند دریافت بکنند و او را تلقی بکنند؛ آن هم با جان و روحشان؛ و گرنه قرآن لفظی نیاز به طهارت قلبی ندارد و این قرآن لفظی برای همه آمده است، برای مشرکان آمده است، برای کافران آمده است، برای یهود و نصاری آمده است، برای همه آمده است. هر کسی می‌تواند این قرآن ملفوظ را بخواند و بفهمد و ایمان بیاورد. اصلاً باید ایمان بیاورد. مشرکانی که قرآن بر آنها عرضه شد و از آنها ایمان خواسته شد یا اهل کتاب، آنها به مقام طهارت قلب که نرسیده بودند، پس این قرآن لفظی و مفهومی که با عقل فهمیده می‌شود این شرطش طهارت مطلق نیست؛ اما آن مرتبه فرالفظی و فرامفهومی قرآن آن شرطش طهارت مطلق روح است که براساس آیات سوره احزاب فقط حضرات معصومین به این مرتبه از طهارت رسیده‌اند.

ایشان به آیات ۳۷ تا ۳۹ سوره یونس استشهاد می‌کنند، به برخی از آیات سوره اعراف مثل «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» باز استشهاد می‌کنند و به آیات سوره طه آیه ۱۱۴ «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» یا آیه ۱۶ سوره قیامت و آیه ۱۴۴ سوره بقره استشهاد می‌کنند که ثابت می‌کنند این آیات دلالت دارد که قرآن یک مرتبه وجودی لفظی دارد که تنزل یافته است برای اینکه همه انسان‌ها از او بهره ببرند و هدایت شوند. یک مرتبه فرالفظی و فرامفهومی دارد که آن فهمش در اختصاص اهل بیت عصمت و طهارت است.

علامه طباطبائی می‌فرماید حالا که ما چنین آیاتی داریم که دلالت می‌کنند قرآن علاوه بر وجود لفظی و مفهومی یک مرتبه فرالفظی و فرامفهومی دارد و قطعاً آن مرتبه فرالفظی، آن مرتبه کتاب مبینی یا لوح محفوظی، آن مرتبه واحد است، بسیط است، مفصل و جزء جزء شده و فصل فصل شده و آیه آیه شده نیست، آن به منزله روح قرآن است، آن به منزله چکیده قرآن است، این بار کل این ۶۰۰۰ و چند صد آیه چکیده شده است یک وجود

واحدی پیدا کرده است بسیط، آن را حضرات معصومین دریافت می کنند و در درجه اول وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام آن را دریافت کرده است.

خُب دریافت این مرتبه از قرآن دیگر زمان بر نیست. تدریجی در ظرف چندین سال نیست. در قالب آیات و الفاظ و سوره ها نیست و یکجا است. خُب پس پیامبر بزرگوار اسلام هم مرتبه لفظی را از جبرئیل در ۲۳ سال تلقی کرده است و هم آن مرتبه فرا لفظی را دریافت کرده است. می فرماید حالا که این طور است آیا ما نمی توانیم این آیات را مستند قرار بدهیم برای آیه «لِنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؟ بگوییم با تکیه بر آن آیات که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ناظر است به آن نزول وجود واحد قرآن و وجود فرالفظی قرآن که یک نزول دفعی بوده است. قاعدتاً یک دریافت دفعی هم بوده است. خُب آن نزول تدریجی یک دریافت تدریجی ۲۳ ساله دارد. این نزول قرآن واحد بسیط فرا لفظی هم نزول دفعی دارد و هم دریافت دفعی دارد و این دریافت در شب قدر و در ماه مبارک رمضان رخ داده است؟ می فرماید که آنها را برای این شاهد قرار می دهیم، نه اینکه به صرف اینکه در سوره قدر این نزول قرآن براساس باب افعال آمده است، ما با تکیه بر همین باب افعال بگوییم که قرآن یک مرتبه فرا لفظی دارد؛ نه، ما کاری به باب افعال نداریم، می گوییم باب افعال می تواند چنین دلالتی داشته باشد و می تواند هم نداشته باشد. حالا کدام یک از این دلالت ها را دارد؟ می فرماید از آن آیات دیگر کمک می گیریم، آن آیات، برای اثبات این مدعا مستند می شوند.

این استدلال علامه طباطبائی در سوره بقره که بعد هم در ذیل آیه ۷ سوره آل عمران تکرار کردند، به نظر ما یک استدلال جامع و محکمی است و روایاتی هم که بعداً می خوانیم این را تأیید می کند و مؤید این بیان و استدلال است. البته برخی از بزرگان و برخی از قرآن پژوهان معاصر مانند مرحوم آیت الله معرفت که پیرو و از شاگردان مکتب تفسیری علامه طباطبائی نیستند بر دیدگاه و بر این استدلال و دیدگاه علامه طباطبائی نقد کرده اند و دیگر ما وارد نقد و توضیح و بررسی نقد این بزرگواران نمی شویم و معتقد هستیم که نقدهای آنها استواری لازم و وجاهت لازم را ندارد و شاید هم در حوصله این جمع نباشد که من بخواهم آن نقدها را بررسی بکنیم و پاسخ بدهیم.

لوازم معرفتی دیدگاه علامه طباطبائی

پس اگر بخواهیم بین بیان و دیدگاه علامه طباطبائی و دیگران که از این دیدگاه جانبداری کردند و دیدگاه مفسرانی مثل فخر رازی و آلوسی و مرحوم طبرسی که در جلسه قبل دیدگاه ایشان را گفتیم بخواهیم یک مقایسه ای بکنیم به لحاظ لوازم معرفتی این دو دیدگاه، با این یک لوازم مهم معرفتی هم به دست می آید.

براساس دیدگاه علامه طباطبائی و دیگرانی که جانبداری کردند قرآن ذو مراتب می شود، قرآن به لحاظ وجود شناختی چند مرتبه وجودی دارد و به تبع دیگر کتب آسمانی هم این ویژگی را دارند، اختصاص به قرآن ندارد، هم قرآن کتاب آسمانی است و ذو مراتب است، هم تورات حقیقی است و هم انجیل حقیقی است. اصولاً ذات کتاب های آسمانی به لحاظ وجود شناختی این است که ذو مراتب هستند. تورات هم یک مرتبه فرا لفظی و فرامفهومی داشته است که حضرت موسی او را یکجا دریافت کرده است و یک مرتبه لفظی داشته است به زبان عبری و غیره که در قالب ألواح بوده است و در کوه طور بعد از آن چهل شب مناجات و دعا و ... دریافت کرد.

خُب اگر قرآن دو مرتبه وجودی دارد پس دو مرتبه نزول دارد و دو نوع نزول دارد. یک نزول تدریجی دارد و یک نزول دفعی دارد. اگر دو نزول دارد پس دو نوع دریافت دارد. این هم لوازم معرفتی این دیدگاه است. پیامبر بزرگوار اسلام یک بار آن مرتبه حقیقی واحد فرا لفظی را با قلب مبارکشان دریافت کردند و یک بار هم این قرآن لفظی را در ظرف ۲۳ سال دریافت کردند.

نکته دیگر این است که نزول قرآن براساس دیدگاه علامه طباطبائی به معنای فرود آمدن دیگر نیست؛ بلکه به معنای تجلی و انکشاف است. یک بار آن حقیقت واحد و یک بار این مرتبه لفظی قرآن کریم برای قلب پیامبر بزرگوار اسلام کشف شد و معلوم شد.

نکته دیگر این است که براساس این تحلیلی که علامه طباطبائی داشتند، براساس همین دیدگاه دوم، این دریافت مرتبه فرا لفظی قرآن، این دیگر در ۲۷ رجب سال ۴۰ عام الفیل نبوده است و این دیگر قبل از آن بوده است. به عبارتی در لیلۃ القدر قبلش وجود مقدس پیامبر اکرم کل قرآن را یک جا دریافت می کنند و بعد از شب ۲۷ رجب که بعثت پیامبر اکرم آغاز می شود، به مرور زمان این قرآن لفظی را دریافت می کنند. پس بین نبوت و رسالت پیامبر بزرگوار اسلام تفکیک می شود. با نزول و با دریافت کل قرآن، آن حقیقت فرا لفظی قرآن که به منزله روح است، نبوت پیامبر اکرم محقق می شود. نبوت یعنی ارتباط با عالم غیب، از نبأ می آید و از خبر، خبر مهم، یک اتصال با عالم غیب پیدا می کند. قلب مبارک پیامبر بزرگوار اسلام آن همه حقایق قرآنی را یکجا دریافت می کند. این نبوت می شود. بعد از ۲۷ رجب سال ۴۰ عام الفیل بعثت آغاز می شود و بعثت با نزول تدریجی قرآن آغاز می شود. در همان اولین باری که در ۲۷ رجب جبرئیل بر پیامبر بزرگوار اسلام کشف شد و آشکار شد و آیات سوره علق قرائت شد، آنجا بعثت با آن آیات سوره مبارکه علق آغاز می شود و ۲۳ سال طول می کشد.

نکته معرفتی دیگر این است که آن دریافت مرتبه فرا لفظی قرآن کریم تکیه گاه می شود و عاملی می شود برای اینکه پیامبر بزرگوار اسلام و حضرات معصومین همه، سطوح معنایی ظاهری و باطنی قرآن را دریافت بکنند و آگاه بشوند. به همین خاطر امام صادق (علیه السلام) یا دیگر حضرات معصومین یک نفر که در محضرشان می رفت، یک آیه را یک روز به یک شکل تفسیر می کردند و روز بعد همان آیه را تفسیر دیگری می کردند. تفسیرهای متعدد طولی را از یک آیه عرضه می کردند و همه تفاسیر هم درست بود و حقیقت بود. پس آن معانی طولی زیاد هر آیه را که حضرات معصومین درک می کنند و ارائه می کنند، همه بر همین دریافت حقیقت کلی قرآن کریم تکیه دارد و اینکه باز حضرات معصومین، باز پیامبر بزرگوار اسلام یک موضوع معرفتی که در قرآن آمده است جزئیات آن موضوع معرفتی را پیامبر بزرگوار اسلام بیان می کند و جزئیاتی که در قرآن نیامده است، فروعی که در قرآن نیامده است، این فهم و بیان جزئیات معارفی که در قرآن نیامده است، این باز بر همان دریافت مرتبه فرا لفظی قرآن تکیه دارد، یا جزئیات احکامی که در قرآن نیامده است، اینها همه باز بر آن مرتبه فرا لفظی قرآن تکیه دارد.

لازمه معرفتی دیگر این دیدگاه این است که ما می توانیم یک توجیهی از علم و تفسیر معصومانه ائمه (علیهم السلام) داشته باشیم. اگر کسی سؤال بکند خب چرا و چگونه می شود که امام صادق (علیه السلام) هر تفسیری از هر آیه ای بکنند عین حق است و عین مراد خداوند متعال است. تفاسیر متعدد از یک آیه می کند. این فهم معصومانه از کجا آمده است؟ اینکه سطوح معنای یک آیه را، سطوح معنایی ظاهری و باطنی یک آیه را بیان می فرمایند از کجا آمده است؟ یا امام صادق (علیه السلام) می فرمایند که هر علمی از علوم مختلف را که من عرضه می کنم سؤال کنید از قرآن است و من از قرآن بیان می کنم؛ یعنی همه علوم را من از قرآن گرفته ام و اینکه حضرات معصومین معارف قرآن را شرح می کنند، آن هم تفسیر معصومانه و از جزئیات معارف می گویند؛ مثلاً در قرآن کریم درباره نماز بسیاری از جزئیات نماز در قرآن نیامده است و حضرات معصومین بیان کردند و این را مستند به قرآن هم می کنند و می گویند ما این را از قرآن داریم و یا پیامبر بزرگوار اسلام هم همین طور. این علوم بینهایت حضرات معصومین و تفاسیر متعدد و فراگیر و ذو مراتب حضرات معصومین از قرآن کریم همه تکیه دارد بر دریافت آن حقیقت فرا لفظی قرآن کریم که برای حضرات معصومین هم رخ داده است و حالا دلائل و آیات آن را را بعداً بررسی می کنیم.

علت اینکه حضرات معصومین در مراد یک آیه، پیامبر بزرگوار اسلام در مراد یک آیه تردید نمی کنند باز همین است. براساس دیدگاه مفسران دیگر که در جلسه قبل بیان کردیم تحت قالب دیدگاه اول زمانی که از آنها سؤال

می شود و زمانی که جبرئیل می آید برای پیامبر بزرگوار اسلام یک آیه ای را می خواند که این آیه مشترک لفظی است، خب پیامبر بزرگوار اسلام از کجا می فهمد که کدام یک از معانی این لفظ مراد است؟ پیامبر بزرگوار اسلام از کجا می فهمد که معنای کنایی این لفظ مراد است یا معنای حقیقی؟ اینها می گویند خب هر جا پیامبر اکرم تردید می کنند، درخواست می کنند و جبرئیل بر او نازل می شود و برای پیامبر اکرم تفسیر می کند و می گوید مراد از این واژه در آیه این است و یا مراد این واژه، این معنا است، نه آن معنا؛ یعنی پیامبر بزرگوار اسلام محتاج جبرئیل است. هر جا تردید می کند جبرئیل باید نازل شود و آیه را برای پیامبر بزرگوار اسلام تفسیر بکند.

اما براساس دیدگاه علامه طباطبائی اصولاً ابهام و اجمال و سوالی برای پیامبر اکرم رخ نمی دهد، چرا؟ چون ایشان حقیقت قرآن را یکجا دریافت کرده است و رابطه و اتصال آن حقیقت واحد را هم با این ۶۰۰۰ آیه می دلند و می فهمد که این آیات ناظر است به کدام جزء از آن حقیقت مطلق یا مرتبه ای از آن حقیقت می هلند. مثل این می ماند که شما یک باغ بسیار مجلل و بسیار پرطراوت و متنوع را تجربه کردید، کاملاً مشاهده کردید، همه درختان را تجربه کردید، میوه ها را چشیدید، گل ها را، همه را و بعد می آید با گزارشاتی مرتبط با آن باغی که شما تجربه آن را کرده اید می شنوید. قاعدتاً خودتان زمانی که یک جمله ای می شنوید می دانید این کدام یک را دارد تفسیر می کند و دارد توضیح می دهد. این بر اساس دیدگاه علامه طباطبائی اصلاً ابهام پیش نمی آید و نیازمند به تفسیر نمی شود؛ اما وقتی براساس دیدگاه اول، پیامبر بزرگوار اسلام نیازمند به تفسیر جبرئیل می شود، دچار ابهام می شود، مردد می شود که این معنای کدام یک از این معانی این آیه و جمله مراد خداوند است و باید صبر بکند تا جبرئیل نازل شود و برای او تفسیر کند؛ اما این نکات و موضوعات و ابهامات دیگر براساس دیدگاه علامه طباطبائی رخ نمی دهد.

روایاتی ما داریم و بیان کردیم حضرات معصومین همه علومشان را به قرآن منسوب می کنند. روایاتی در این زمینه داریم، در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِنِّي لأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَهَائِكُونَ.» [قال: ثم مكث هنيهة فرأى أن ذلك كبر على من سمعه منه، فقال:] علمت ذلك من كتاب الله — عزوجل. إن الله — عزوجل — يقول: «فيه تبيان كل شيء» (الكافي، ج ۱، ص ۲۶۱) از آنچه در آسمان ها، زمین، بهشت و جهنم است من آگاه هستم و من از ماکان و مایکون آگاه هستم و آنچه که در گذشته های دور در زمین و آسمان ها اتفاق افتاده است، من آگاه هستم و آنچه که در آینده های دور در زمین و آسمان ها اتفاق می افتد، من آگاه هستم. بعد امام صادق علیه السلام

مکتبی کرد و دید مخاطب چون از شیعیان دست پرورده حضرت نبود دچار تعجب و ابهام شد که نمی شود یک شخصی از همه حقایق هستی گذشته و آینده آگاه شده باشد. نکند این مرد ادعای وحی دارد و ادعا دارد که وحی دارد و با غیب اتصال دارد. امام (علیه السلام) یک نگاهی به شخص کرد فرمود: «عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ همه اینها را من از قرآن می دانم. از کدام مرتبه قرآن؟ مرتبه لفظی؟ نه، چون در مرتبه لفظی قرآن، اینها نیست و اینها در مرتبه فرالفظی قرآن است که من می دانم در گذشته های دور، حتی قبل از حضرت آدم چه اتفاقاتی در زمین و آسمان ها رخ داده است و در آینده های دور چه اتفاقاتی در این عالم هستی رخ می دهد و رخ داده است.

تأملاتی بر دیدگاه آیت الله شاه آبادی در این آیه

اگر خاطر شریفتان باشد بیان کردیم که مرحوم شاه آبادی یک تفسیر دیگری از این سوره ارائه کرده بودند و دلائلی هم داشتند و گفتند برخی از روایات هم همراهی می کنند. یک اشاره ای به بیان ایشان بکنیم و توضیحاتی بیان کنیم تا ان شاء الله وارد مرحله بعد بشویم.

اگر خاطر شریفتان باشد ایشان فرمودند که در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»، این ضمیر (ه) به قرآن بر نمی گردد و این ضمیر به آن هویت مطلقه بر می گردد و مراد، علم ذاتی خداوند است که با هویت مطلقه اتحاد دارد. خب این نکته و این مطلب براساس قواعد عرفانی پذیرفتنی است؛ اما براساس قواعد تفسیری که مبتنی بر قواعد زبانی است پذیرفتنی نیست. به خاطر اینکه قرآن به زبان عربی نازل شده است و هیچ وقت در زبان عربی ضمیر (هاء) برای هویت مطلقه وضع نشده است، ضمیر (هاء) در زبان عرب معنای خاص خودش را دارد و تفسیر این ضمیر به هویت مطلقه که یک اصطلاح فلسفی عرفانی است که این خارج از فهم شریف تفسیر است و پذیرفتنی نیست. ضمن اینکه خود شما هم در این بیان دچار نوعی تجوز گویی یا مجاز گویی شدید. چون می فهمید ضمیر به هویت مطلقه برمی گردد؛ اما مراد، هویت مطلقه نیست؛ بلکه علم ذاتی است که متحد است با هویت مطلقه. درواقع شما برای آن مرجع ضمیر یک مرجع مجازی قائل شدید.

نکته دیگر ایشان این بود که ایشان فرمودند که این مراد از لیلۃ القدر انسان کامل است. اگر بگویید تفسیر لیلۃ القدر یعنی انسان کامل باز این پذیرفتنی نیست. چون در زبان عرب هیچ وقت لیلۃ القدر برای انسان کامل یا قلب انسان کامل وضع نشده است. در روایاتی هم که لیلۃ القدر را به وجود مقدس حضرات معصومین یا به وجود مقدس صدیقه کبری علیهم السلام تطبیق کرده اند، در همان روایات امام معصوم می فرماید که این سخن من

معنای باطنی قرآن است، نه معنای ظاهری؛ یعنی داریم مصداق باطنی لیلۃ القدر را می‌گوییم، نه مفهوم و مراد از لیلۃ القدر را. پس شما دارید معنای باطنی را می‌گویید. بلکه اگر بخواهیم معنای باطنی یا تأویل لیلۃ القدر را بگوییم، می‌گوییم انسان کامل، اما تفسیر لیلۃ القدر در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» دیگر به معنای انسان کامل نیست.

در بیان دیگرشان فرمودند که زمان یک وجود واقعی و حقیقی ندارد. به قول ایشان متصرم الذات است؛ بنابراین چون زمان وجود حقیقی ندارد، نزول قرآن هم نباید در زمان باشد. مراد از آن ضمیر، قلب پیامبر اکرم است. بلکه زمان وجود حقیقی ندارد، اما به اعتبار آن حادثه خاصی که رخ داده است متعارف است که به اعتبار آن حادثه خاص یک ارزشی، یک شرافتی برای زمان قائل هستند و این یک امر متعارفی هم است. زمانی که می‌گویند مثلاً فلان شب، شب مقدسی است، به اعتبار آن حادثه خاصه می‌گویند؛ نه اینکه خود این شب یک وجود خارجی مستقلی دارد یا شرافت ذاتی مستقلی دارد و یا زمانی که می‌گویند مثلاً حجرالاسود یک شرافت و عظمتی دارد؛ نه اینکه این حجرالاسود ذاتاً با سنگ‌های دیگری که در کره زمین است یک تفاوتی دارد، این حجرالاسود به خاطر موقعیتی که پیدا کرده است و به خاطر انتسابی که به خداوند متعال دارد یک شرافت پیدا کرده است. این نوع گویش‌ها و این نوع بیان شرافت برای مکان و زمان به اعتبار آن حوادث خاصی که رخ داده است و یک امر متعارفی است.

بعد ایشان فرمودند که اگر شما بگویید مراد از لیلۃ القدر برهه‌ای از زمان است، معنایش این است که خداوند زمان نزول را بیان کرده است؛ اما مهمتر از زمان نزول، فردی است که بر او نازل شده است و قرآن این را بیان نکرده است، «مانزل فیه» را بیان کرده است و «من نزل علیه» را بیان نکرده است و این درست نیست.

می‌گوییم بلکه اگر «من نزل علیه» معروف و شناخته شده نمی‌بود این اشکال وارد بود که اول خداوند متعال باید بفرماید بر چه کسی نازل شده است، بعد بفرماید در چه زمانی نازل شده است؛ اما چون «من نزل علیه» معروف است، مشهود است و همه می‌دانند، هیچ ابهامی نیست. سرتاسر قرآن دلالت دارد که قرآن بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است و دیگر نیازی ندارد در همه آیات «من نزل علیه» هم بیان شود. اتفاقاً در اینجا به جای «من نزل علیه»، زمان نزول بیان شده است تا مردم را متوجه لیلۃ القدر و ماه رمضان و شرافت و عظمت و ثوابش بکنند تا مردم تشویق و ترغیب شوند که در این شب به عبادت و عمل صالح و اینها بپردازند.

بیان دیگر ایشان و استدلال دیگر ایشان این بود که سوره قدر آمده است که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا»؛ ملائکه و روح در شب قدر، در لیلۃ القدر نازل شدند. خب ملائکه زمانی نیستند، فرازمانی هستند و مجرد هستند. فرامادی

هستند، مخصوصاً زمانی نیستند که در یک زمانی نزول پیدا کنند؛ بنابراین فرازمانی آنها دلالت دارد که مراد از لیلۃ القدر زمان نیست؛ بلکه قلب انسان کامل است.

پاسخ این هم این است که بله، اموری که فرازمانی هستند به لحاظ خود آن امر و حادثه زمان نداریم؛ بلکه ما به لحاظ مقدماتش زمان داریم و مقدماتی باید رخ دهد تا این نزول تحقق پیدا کند. یک مقدمات زمانی، یک عبادتی، یک توجهی، یک عملی، یک رخدادهای زمانی باید اتفاق بیفتد تا این امر فرازمانی تحقق پیدا کند. به لحاظ آن مقدمات زمانی، زمان در اینجا مطرح می شود؛ مثل رؤیا و خواب دیدن. ما زمانی که خواب می بینیم و رؤیایی داریم بعد می گوییم من شب گذشته خواب دیدم؛ درحالی که اصولاً رؤیا یک امر فرامادی است و در شب نیست؛ ولی به اعتبار مقدمه ای، رؤیا که خوابیدن ما و استراحت ما باشد در شب است. آن زمان و آن رؤیا را هم ما به شب یا به روز نسبت می دهیم؛ درحالی که خود رؤیا و خواب دیدن یک پدیده فرامادی و فرازمانی است و در زمان رخ نمی دهد.

تفسیر آیه دوم

اما آیه بعد «وَمَا أُدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»؛ تو درک نمی کنی شب قدر چیست؛ مشهور مفسران چه مفسران شیعه، اهل سنت، چه قدماء، چه معاصرین و متأخرین اینجا گفته اند که این آیه شریفه می خواهد عظمت و شرافت شب قدر را بیان کند، مثل آن آیاتی که داریم «الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أُدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)» یا «وَمَا أُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» تو چه می دانی منظور از عقبه چیست، تو چه می دانی قارعه چیست و آن حادثه کوبنده چیست. می خواهد عظمت آن قارعه را بیان بکند. اینجا می خواهد با این جمله، عظمت و شرافت شب قدر را بیان کند و مسلمین را و مؤمنین را تشویق بکند و ترغیب بکند به اینکه این شب را احیاء داشته باشند و عبادت داشته باشند.

البته عارفانی مثل مرحوم شاه آبادی باز در تفسیر اینجا می فرمایند که نه، اینجا معنای حقیقی مراد است، مراد بیان عظمت این یک شب از شب های ماه رمضان نیست، چون فرمودند مراد از لیلۃ القدر یعنی قلب انسان کامل و این آیه شریفه می خواهد به پیامبر بزرگوار اسلام بفرماید که ای پیامبر تا خودت شب قدر نشوی تو حقیقت خودت را درک نمی کنی و استعدادهای خودت را نمی توانی درک کنی و زمانی که از مادیات و از ماسوی الله پنهان شدی و ماسوی الله از تو پنهان شد و تو بی توجه به ماسوی الله شدی و به درون خودت رفتی و با درونت و با آن هویت در علم ذاتی و تجلی علم ذاتی اتحاد وجودی پیدا کردی، آن زمان می فهمی که چه استعدادی داری و چه عظمتی جان تو دارد و روح تو که این را در جلسه قبل هم یادآور شدیم.

تفسیر آیه سوم

آیه بعد این است «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»؛ شب قدر بهتر از هزار شب است. تفاسیری در باب این آیه باز بیان شده است، برخی مثل مرحوم طبرسی و فخررازی و دیگران گفتند که مراد این آیه این است که اعمال عبادی و اعمال صالح در این شب ثواب و پاداش هزار شب دیگر را دارد. اگر شما در این شب دو رکعت نماز بخوانید، این پاداشش نسبت به دو رکعت نمازی که در شبی بخوانید که شب قدر نباشد هزار برابر می شود.

یک تفسیر دیگری هم این است که طبق روایت امام صادق علیه السلام داریم: **الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام) - قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ هُوَ سُلْطَانُ بَنِي أُمَيَّةَ وَ قَالَ لَيْلَةُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مِنْ مُلْكِ بَنِي أُمَيَّةَ.** این شب از هزار ماه سلطنت بنی امیه بهتر است و براساس شواهد تاریخی این حکومت بنی امیه هزار ماه طول کشید. این آیه می خواهد بفرماید شب قدر یعنی شبی که برای امام کشف می شود، شبی که در آن قرآن نازل می شود یا حقائق بر قلب امام زمان هر زمانی نازل می شود، آن شب برکتش و خیرش برای مردم از هزار ماه حکومت بنی امیه بهتر است.

این دو تا تفسیر شاهد روایی هم دارد و در روایات هم تأکید شده بر همین دو نکته که خیلی دیگر وارد این بحث در این زمینه نشویم.

تفسیر آیه چهارم

نکته دیگر یعنی آیه بعد است؛ آیه ۴ «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» درباره تفسیر این آیه دو دیدگاه کلی وجود دارد که این دو دیدگاه تفاوت ماهوی با هم دارند؛ یعنی نوع نگاه و مبانی فکری آنها نسبت به موضوعات این آیه با هم فرق می کند.

دیدگاه مشهور در این آیه و پاسخ به سؤال

یک دیدگاه، دیدگاه مشهور است که ما ابتدا این دیدگاه را بیان می کنیم، طرفداران این دیدگاه هم مفسران مشهوری هستند از اهل سنت و از شیعه و این دیدگاه، دیدگاه پرطرفداری است؛ هم در میان مفسران شیعه خیلی طرفدار دارد و هم در میان مفسران اهل سنت طرفدار دارد؛ هر چند طرفداران این دیدگاه یک اختلافات جزئی با هم دارند، اما در روح مطلب و در روح این دیدگاه خیلی تفاوتی با هم ندارند.

در این آیه شریفه می فرماید که ملائکه نازل می شوند و روح در شب قدر نازل می شود به اذن پروردگارشان من کل امر؛ سه نکته محوری در اینجا است: اولاً مراد از روح چیست؟ این یک نکته؛ نکته دوم مقصود از نزول ملائکه در شب قدر چیست؟ موضوع سوم من کل امر یعنی چه؟ این دیدگاه ها به این سه پرسش باید پاسخ بدهند، این دیدگاه مشهور درباره سؤال اول که مراد از روح چیست، می گویند مراد از روح در این آیه یعنی جبرئیل «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» یعنی «تنزل الملائکة و الجبرئیل» ملائکه با جبرئیل نازل شدند.

آن موقع اینها از خودشان سؤال می کنند که خب جبرئیل مگر از ملائکه نیست؟ می گویند هست، پس چرا خداوند این را جدا ذکر کرده است؟ جبرئیل را جدای از ملائکه ذکر کرده است؟ می گویند از باب ذکر خاص بعد از عام است. هر چند که جبرئیل جزئی از ملائکه است؛ اما چون خداوند متعال می خواهد عظمت و شرافت جبرئیل را بیان کند که مرتبه و منزلت و عظمتش فراتر از دیگر ملائکه است جبرئیل را جداگانه ذکر کرده است و با واژه روح از جبرئیل یاد کرده است؛ پس از نظر اینها مراد از روح یعنی جبرئیل تا به نکات و سؤالات بعدی و پاسخ های بعدی این مفسران برسیم ان شاءالله در جلسه بعد.

والسلام علیکم و رحمه الله